

## مقایسه ی لیلی و مجنون نظامی گنجوی و لیلی و مجنون نورمحمد عندلیب

دکتر حسن مجیدی

استادیار دانشگاه تربیت معلم سبزوار

اسماعیل درخشان ویژه

دبیر آموزش و پرورش

### چکیده

داستان عشق لیلی و مجنون از جمله منظومه های غنایی ادب فارسی است که از دیر باز مورد استقبال نویسندگان و شعرای فارسی زبان و غیر فارسی زبان قرار گرفته است. در زبان فارسی این ماجرای کهن افسانه ای را نخستین بار نظامی گنجوی به نظم درآورد. پس از نظامی، شاعران بسیاری در زبان های مختلف آمدند و با خواندن لیلی و مجنون بر آن شدند تا آن را با رنگ و طرحی دیگر بازنویسی کنند، از جمله این شاعران "نورمحمد عندلیب" یکی از شاعران و داستان پردازان ترکمن می باشد که "لیلی و مجنون" خود را با تقلید از مثنوی نظامی سروده است.

عندلیب در بیشتر موضوعات منظومه خود، به روایت نظامی پای بند است اما سعی نموده خود نیز ابداعاتی داشته باشد که به همین جهت تفاوت هایی با اثر نظامی دارد؛ چنانکه به برخی از بازیگران داستان نظامی اشاره نکرده و آن ها وارد داستان ننموده است که باید گفت غالب این تفاوت ها مقبول و پسندیده افتاده است. در این مقاله ابتدا به معرفی نورمحمد عندلیب، شاعر و داستان پرداز ترکمن در قرن ۱۸ و سپس به شرح تفاوتها و شباهتهای لیلی و مجنون وی با مثنوی نظامی پرداخته می شود، و از آنجا که داستان لیلی و مجنون نورمحمد عندلیب به زبان ترکمنی است، ابیات وی در حد نیاز به زبان فارسی ترجمه می شود.

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات تطبیقی فارسی و ترکمنی، لیلی و مجنون نظامی گنجوی، لیلی و مجنون نورمحمد عندلیب، تفاوت و شباهت‌ها.

#### مقدمه

عشق و دوست داشتن را از آغاز در ضمیر هر انسانی به ودیعت نهاده اند، به گونه‌ای که خلقت انسان نیز بر عشق بنا شده است و دوست داشتن از حالات جدایی ناپذیر روح انسان سالم است. در بسیاری موارد مسیر پرفراز و نشیب عشق، شاهد ظهور و بروز افرادی است که به نحوی جهت دهنده تمایلات و گرایشهای درونی انسان‌ها گشته‌اند، از آن جمله است زیبارویانی که به خاطر بهره‌مندی از نعمت زیبایی تمام روح و جسم عاشق را به خود معطوف می‌نمایند. عاشق با نگاهی خاص معشوق خود را نظاره می‌کند، به وجهی که نمی‌توان نگرش یک عاشق به معشوق را با نگرش عاشقی دیگر مقایسه کرد. این نیز از عجایب خلقت انسان است که اگر غیر ازین می‌بود، شاید وضع جوامع بشری به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. هرچند عشق و دلدادگی در دل تمامی انسان‌ها یافت می‌شود، اما انسانهایی یافت می‌شوند که در عشق و شیدایی سرآمد دیگران هستند. در کتاب "الفهرست" از چهل عاشق و معشوق ذکری به میان آمده است که در عصر جاهلی عرب، شهره آفاق بوده‌اند: مجنون و لیلی، قیس و لبنی، جمیل و بثینه و...<sup>۱</sup> ابن ندیم، ص ۳۶۵ در میان این عشاق نام شش زوج یادآور داستان لیلی و مجنون است: مجنون و لیلی، قیس و لبنی، توبه و لیلی، اسعد و لیلی، عمرین زید و لیلی، مره و لیلی.

لیلی و مجنون نظامی و لیلی و مجنون عندلیب - شاعر ترکمنی - دو قهرمان اصلی و دو عاشق پاکباخته دارد: لیلی و مجنون، و همه ماجرا شرح جفایی است که فلک با این دلدادگان دارد اما تنه و اصل داستان یکسان است. میان جزئیات سرگذشت این دو تن در روایت نظامی و عندلیب تفاوتی کم و بیش وجود دارد. عندلیب نیز همچون نظامی در نظم حکایت لیلی و مجنون غالباً به منابع عربی نظر داشته و تا آنجا که ممکن بوده است حکایت را از اخبار عرب اخذ کرده است. وی در داستان لیلی و مجنون گاه در قالب مخمس و گاه در قالب مستزاد و غزل و... از زبان شخصیت‌های داستان شعر سروده است. پیش از مقایسه این دو منظومه با یکدیگر باید به این نکته توجه کرد که نظامی در هر حال دارای فضل و تقدم است و اوست که با سرودن این داستان ساده و بدوی عشقی، آن را شهره آفاق ساخت و افسانه عشق آتشین لیلی و مجنون را بر سر زبانها افکند.

## نظامی

حکیم جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجوی از داستانسرایان بزرگ و استادان مسلم در سرودن شعر تمثیلی و بزمی است. تذکره نویسان و تاریخ ادبیات دانان تولدش را بین ۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری دانسته اند و مرگش نیز بین ۵۹۸ تا ۶۱۹ بیان شده است او در شهر گنجه متولد شد و همه عمر را به جز سفر کوتاهی که به دعوت قزل ارسلان (۵۸۱-۵۸۷) به یکی از نواحی نزدیک گنجه کرد، در وطن خود باقی ماند.

چنانچه از اشعار او معلوم می شود «فضیلت نظامی منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی به فنون ادب و تاریخ و قصص علاقه داشته و درتحصیل علم همت کرده و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده است، چنانکه خود گوید:

هر چه هست از دقیقه های نجوم با یکایک نهفته های علوم

خواندم و هر ورق که می جستم چون ترا یافتم ورق شستم

دوران زندگی نظامی با دوره حکومت اتابکان آذربایجان و موصل و شروانشاهان هم زمان بوده است. تعلق خاطر نظامی به تصوف، زندگانی وی را بیشتر با زهد و عزلت همراه کرده و این امر او را از وابستگی به دربارهای سلاطین دور کرده است.

مهمترین اثر او «پنج گنج» یا «خمسه» است که تعداد ابیات آن را تا حدود ۲۰ هزار بیت نوشته اند. و عبارتست از: مخزن الاسرار، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت پیکر، اسکندرنامه، که تمامی مثنویها به سبک عراقی است.

نورمحمد عندلیب

نورمحمد عندلیب از نمایندگان شاخص و برجسته ادبیات کلاسیک ترکمن به شمار می رود. وی ضمن مطالعه تاریخ، زبان و ادبیات ملل شرق، آفریننده و روایتگر توانای منظومه «لیلی و مجنون» است. آثار ارزشمند شاعر برای مطالعه ی تاریخ، زبان و ادبیات ترکمن در قرن ۱۸م میراثی گرانبهاست. نورمحمد عندلیب به تخمین در سال ۱۷۱۰ میلادی در منطقه «غارا مازی» از توابع شهر بیلاقی ترکمنستان به دنیا آمده و در سال ۱۷۷۰ از دنیا رفته است. عندلیب شاعری کلاسیک و مترجمی به غایت توانا است. وی

ضمن استفاده از زبان‌های عربی و فارسی، بعضی اشعار خود را به زبان فارسی سروده و برخی از آثار را نیز از زبان عربی به ترکمنی ترجمه کرده است. عندلیب در شعر «جیقِر» با بن‌مایه‌های عشقی و در منظومه‌ی «لیلی-مجنون» از شرایط زندگی ترکمن‌ها در قرن ۱۸ سخن گفته است. وی از پیشگامان مترقی و تبلور محافل آگاه آن دوره است. در داستان «لیلی و مجنون» با آفرینش‌های خَلقی و سرشار از فولکور مواجه هستیم که نشانگر مطالعه عمیق ادبیات شفاهی است. از تاریخ دقیق وفات ایشان اطلاعی در دست نیست ولی اوایل دهه‌ی هفتاد قرن ۱۸ را تخمیناً سال وفات او دانسته‌اند.

بیوگرافی شاعر در مدخل داستان «یوسف - زلیخا» نمود یافته و در آن، برخورد‌های حاکمان استعمارگر برای تصاحب تاج و تخت و روابط و مناسبات طبقاتی روایت می‌شود. منظومه‌ی حماسی «اوغوزنامه» ادامه افکار شاعر «دولت محمد آزادی» در بیان ظلم و ستم شاهان است. در ادبیات کلاسیک ترکمن، عندلیب به عنوان مترجمی توانا شناخته شده و آثار مکتوب شاعر «نسیمی» را از زبان عربی به ترکمنی ترجمه کرده است. عندلیب در شعر «جیقِر» به مساله ضروری دوره خود می‌پردازد. «جیقِر» ابزار آلاتی کشاورزی است و در آبیاری اراضی از آن استفاده می‌شده است.

عندلیب منظومه «لیلی-مجنون» را بر اساس روایتی خَلقی آفریده و این اثر دقیقاً اعتراضی علیه منکران عشق و آزادی و بیانگر فدا شدن انسانها در مناسبات نیمه فئودالی و نیمه عشیرتی است.

«لیلی-مجنون» عندلیب به صورت شعر و نثر است. در نثر چگونگی روند وقایع و در شعر روابط شخصیت‌ها و چگونگی تعامل آنها بیان شده است. عندلیب در آفرینش منظومه از زبان خلق بهره گرفته و به همین سبب در میان ترکمن‌ها از شهرت بسزایی برخوردار است. اثر «لیلی-مجنون» بواسطه‌ی تعلق زمانی به قرن ۱۸ برای مطالعه‌ی تاریخی، اقتصادی، آداب و سنن و زبان از اهمیت فراوانی برخوردار است. (پایگاه بایراق)  
قبل از ورود به بحث اصلی یعنی بررسی تفات و تشابهات این دو سروده، لازمست کلیات حکایت لیلی و مجنون مرور گردد.

خلاصه‌ای از داستان لیلی و مجنون به روایت نظامی

در کشور عربستان قبیله بنی عامر را امیری بود به مردی طاق و به هنر شهره آفاق، او را فرزندی نبود. به درگاه خداوند بس راز و نیاز کرد تا پسری روشن گوهر دادار داور بدو عطا فرمود، نامش را قیس نهاد. چون

بباید و بالا گرفت به مکتب دانش، آنجا که گروهی از دختران و پسران خردسال همزانوی وی جور استاد می بردند به از مهر پدر، از جمله دختران دختری بود نه دختر بلکه:

ماه عربی به رخ نمودن  
 ترک عجمی به دل ربودن  
 در هر دلی از هواش میلی  
 گیسوش چو لیل و نام لیلی

قیس را با لیلی دلبستگی و مهر پدید آمد و لیلی هوای قیس در سر می پرورد. چون چندی بر این گذشت، عشق پوشی سودمند نیامد و کار از پرده برون افتاد، سخنان مردم به درازا کشید و میان آن دو جدائی افکندند. مجنون چون از معشوقه دور ماند، گرد کوی و برزن برآمد و سرود خواندن گرفت، صبر از دست بداد و بی تاب و بی اختیار پای و سربرهنه روی به دشت و صحرا نهاد. گاهگاه نیز پنهان به کوی جانان می رفت، در و دیوار می بوسید و از کوی یار به بویی خرسند بود و به چیزی جز نام لیلی تسلی نمی یافت. چون کار آشفتنگی او از حد گذشت و داستانش به پدر رسید نصیحت آغازید، اما مفید نیفتاد. ناگزیر بر آن شد که لیلی را برای فرزند خواستگاری کند. پیران قبیله نیز بدین رضا دادند و پدر با گروهی بسیار و شکوهی تمام به قبیله لیلی رفت. شیوخ قبیله به ادب پذیرفتندش و حاجتش بازپرسیدند. پدر قیس به پدر لیلی گفت:

من درخرم و تو درفروشی  
 بفروش متاع اگر بهوشی

اما به علت کینه ای که پدر لیلی از قوم قیس داشت، به خواسته پدر مجنون جواب رد داد. پدر که حال پریشان فرزند می دید شروع به نصیحت پسر نمود، و مجنون با شنیدن نصیحت پدر:

ترکانه ز خانه رخت بریست  
 در کوچگه رحیل بنشست  
 چون وامق از آرزوی عذرا  
 گه کوه گرفت و گاه صحرا

وقتی خویشان درماندگی پدر و آشفتگی مجنون دیدند:

گفتند به اتفاق یک سر  
کز کعبه گشاده گردد این در  
حاجتگه جمله جهان اوست  
محراب زمین و آسمان اوست

وقتی پدر مجنون را به کعبه برد و از او خواست تا از خدا برای خود شفاعت طلبد مجنون چنین با خدای خویش راز و نیاز کرد:

کز عشق به غایتی رسانم  
کو ماند اگر چه من نمانم  
یارب تو مرا به روی لیلی  
هر لحظه بده زیاده میلی  
از عمر من آنچه هست بر جای  
بستان و به عمر لیلی افزای

خلاصه چون پدر این سخنان را از مجنون شنید دیگر چیزی نگفت. بعد از مدتی ابن سلام لیلی را خواستگاری کرد و چون پدر لیلی می خواست هر چه زودتر این قضیه به پایان برسد لیلی را به زور به ابن سلام داد که مردی ثروتمند بود. مجنون که از عشق لیلی روانه کوه و بیابان شده بود و از شوهر کردن لیلی خبر نداشت روزی به او خبر آوردند:

آن دوست که دل بدو سپردی  
بر دشمنیش گمان نبردی  
دادند به شوهری جوانش  
کردند عروس در زمانش

مجنون که این ماجرا را شنید:

چندان سر خود بکوفت بر سنگ

کز خون همه کوه گشت گل رنگ  
افتاد میان سنگ خاره  
جان پاره و جامه پاره پاره

پدر برای دلداری دادن نزد مجنون رفت تا او را آرام کند بسیار نصیحت داد تا مجنون کمی آرام شد. بعد از چندی پدر چشم از جهان بست و اندکی نگذشت که مادر قیس نیز در گذشت این دو غم مجنون را بیش از پیش آشفته کرد.

سال ها گذشت و مجنون در این مدت در بیابان با زاغ و آهو حرف می زد و با حیوانات وحشی انس می گرفت و حدیث دلدادگی خود بر آنان باز می گفت. عمری بگذشت و خیر آوردند کی ابن سلام بغدادی مرد، لیلی مجنون را به سوی خویش فراخواند ولی مجنون امتناع کرد، اندکی نگذشت که لیلی ناخوش شد و در اواخر عمر چنین گفت:

گو لیلی از این سرای دلگیر  
آن لحظه که می برید زنجیر  
در مهر تو تن به خاک می داد  
در یاد تو جان به پاک می داد  
این گفت و به گریه دیده تر کرد  
و آهنگ ولایت دگر کرد  
چون راز نهفته بر زبان داد  
جانان طلبید و زود جان داد

چون مجنون این خبر بشنید شتابان سوی مزار لیلی رفت و سرود:

بیتی دو سه زار زار برخواند  
اشکی دو سه تلخ تلخ بفشاند  
چون تربت دوست در بر آورد  
ای دوست بگفت و جان بر آورد

پهلوی گه دخمه را گشادند  
در پهلوی لیلیس نهادند  
بودند در این جهان به یک عهد  
خفتند در آن جهان به یک مهد

#### منابع داستان لیلی و مجنون

به زعم اکثر نویسندگان و محققان عرب، اولین اثری که در آن نامی از داستان لیلی و مجنون به میان آمده است، کتاب "الشعر و الشعرا" نوشته ابن قتیبه دینوری است. ابن قتیبه (م. ۲۷۶) ضمن معرفی شعرای عرب، درباره مجنون می‌نویسد «هو قیس بن معاذ، ويقال قیس بن الملوّح»<sup>۱</sup> ابن قتیبه، ص ۵۶۳ و در بخش دیگری از این کتاب نیز آمده «نلم یکن مجنونا ولكن کان فیه لوثة کلوثة ابی حیه». (سراج قاری، ص ۳۲) این کتاب به جزئیات عشق مجنون به لیلی اشاره نکرده است.

اثر دیگری که از داستان لیلی و مجنون به تفصیل یاد کرده است. کتاب "الآغانی" است. اصفهانی، ص ۱۴۱ ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶) جزئیات خاصی از داستان لیلی و مجنون را نقل می‌کند. به نحوی که کتاب الآغانی را، به عنوان مهمترین منبع داستان لیلی و مجنون قرار داده است.

کتاب دیگری که ما را در یافتن اطلاعاتی نسبت به لیلی و مجنون یاری می‌کند کتاب "الزهره" نوشته محمدبن داوود ظاهری است که وی در سال ۲۹۷ ه. ق از دنیا رفته است. اگرچه در این کتاب اطلاعات اندکی در مورد مجنون آمده، ولی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا کتاب شمار بسیاری از اشعار منسوب به مجنون را در خود جای داده و زمانی دراز پیش از کتاب الآغانی گردآوری شده است. (کراچکوفسکی، ص ۲۹) چهارمین منبع معتبر کتاب "مصارع العشاق" نوشته ی ابن سراج متوفی به سال ۴۱۸ ق. است. در این کتاب حوادثی از داستان عشق لیلی و مجنون نقل می‌شود. (سراج قاری، ج ۱ صص ۳۳، ۲۳۵ و ۲۳۶، ج ۲ صص ۳۲، ۴۶، ۶۶، ۸۶، ۹۰، ۲۸۵، ۲۸۷)

از منابع معتبر دیگر می‌توان از کتاب "تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق" انطاکی، ج ۲، صص ۶۲ تا ۸۴ نوشته داوود انطاکی مشهور به "اکمه" نام برد. انطاکی این کتاب را در سال ۹۷۲ ه. ق نوشته است.

انطاکی به مانند ابوالفرج اصفهانی جزئیات داستان لیلی و مجنون را به همراه ابیاتی از مجنون نقل کرده است. اکثر این ابیات در دیوان مجنون لیلی نیز یافت می‌شود.

در کتب دیگر نیز به داستان لیلی و مجنون اشاره شده است که در اینجا به ذکر نام تعدادی از این آثار بسنده می‌کنیم: اخبار المجنون: (زبیر بن بکار)، المؤلف والمختلف فی اسماء الشعرا: (آمدی) «ابوالقاسم حسین بن بشر»، بساط السامع المسامر فی اخبار مجنون بنی عامر: (ابن طولون)، خزانه الادب: (بغدادی)، شرح الشواهد: (بدرالدین عینی)، الکامل: (میرد)، نزهة المسامر فی ذکر بعض اخبار مجنون بنی عامر: (یوسف بن حسن مبردی حنبلی)

مطالب یاد شده، گاه ممکن است رهن ما به حقیقت باشد، زیرا اقوالی نقل می‌کنند که ضد و نقیض می‌باشند. به عنوان مثال ابوالفرج اصفهانی در الاغانی از قول اصمعی دو روایت متناقض نقل می‌کند. بدین ترتیب در یک جا نقل می‌کند: «ریاشی گوید از اصمعی شنیدم که گفت دو نفرند که فقط نامشان باقی است و حقیقت تاریخی ندارند، مجنون عامری وابن القریه». اصفهانی، ص ۱۴۱ و در جایی دیگر می‌نویسد: «اصمعی روایت کرده است که او واقعا دیوانه نبود بلکه مثل ابوحیه نمیری از شدت عشق دچار پریشانی حواس و شیفتگی شده بود.» همان، ص ۱۴۰ و در جایی دیگر از قول ابن دأب (م. ۱۷۱) نقل می‌کند که: «مردی از بنی عامر را گفتم، آیا مجنون را می‌شناسی و چیزی از اشعار او روایت می‌کنی؟ گفتم: مگر ما از عقلا فراغت یافته ایم که به روایت شعر دیوانگان پردازیم. گفت مقصودم دیوانه معمولی نیست؛ از شاعری که نامش مجنون عامری بوده و کشته عشق است، سوال می‌کنم. گفت: این حرفها به بنی عامر نمی‌چسبد. جگر بنی عامر غلیظ تر و سخت تر از آن است که دچار درد عشق شود. این حالتها فقط در بین یمانی های نازک دل، ناقص عقل کله کوچک پیدا می‌شود، اما در بین نزاریها هرگز.» همان، ص ۱۴۱ در این مرحله شباهت ها و تفاوت های دو حکایت نظامی و عندلیب مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

#### شروع داستان

داستان سرای گنجه، قصه ی عشق را با معرفی پدر مجنون آغاز می‌کند، بزرگواری که بر عامریان سرور است، صاحب کمالات و ملک و مال. اما:

می بود خلیفه وار مشهور      وز بی خلفی چو شمع بی نور

محتاج تر از صدف به فرزند      چون خوشه به دانه آرزومند

(نظامی گنجوی، ص ۷۳)

وی در این نیاز، پای می فشارد، خدای را می خواند تا خداوند «دادش پسری چنان که باید» چون نار خندان و زیبا چون گل، او را به دایگان می سپارند و با شیر و فامی پرورند و نامش را قیس می نهند. در ده سالگی افسانه‌ی خلق می شود.

پدر او را به دبیر دانش آموز می سپرد، در همین مکتب در کنار پسران، دخترانی هم نشسته اند. دختری خوب و زیبا، سهی سرو و شوخ غمزه و آهوچشم در این میان است. "گیسوش چو لیل و نام لیلی" است. مجنون و لیلی هوای یکدیگر کرده به دلداری هم خو می گیرند:

این جان به جمال آن سپرده      دل برده و لیک جان نبرده

یاران به حساب علم خوانی      و ایشان به حدیث مهربانی

یاران ورقی ز علم خواندند      ایشان نفسی به عشق راندند

(همان، صص ۷۶ و ۷۷)

در حکایت عندلیب نیز شروع داستان به همین گونه است. شاعر، پدر مجنون را صاحب هنر، درویش نواز، مهمان دوست و سرور عامریان معرفی می کند. که با خیر و احسان بسیار به درویشان و فقرا به درگاه واجب الوجود زاری و تضرع می کند شاید که دعای او مستجاب شود و خداوند به او فرزندی عطا نماید. القصه، دعای او مستجاب می شود و صاحب پسری می گردد. سید بنی عامر در پی به دنیا آمدن قیس (مجنون) به حمد و ستایش خدا پرداخت:

خدایا، قدرتتینگ گویچلوک      تنیم گه جان عطا قیلدینگ

دل غمگین نی شادایلاپ      عجب میهمان عطا قیلدینگ

فرح لیک مزده سی یتدی      سعادت الگیمینی توتدی

تمامی درد و غم گیتدی      مانگا درمان عطا قیلدینگ

(عندلیب، ص ۳۰)

ترجمه ی ابیات:

۱. ای خداوند قادر و توانا مرا جانی دگر عطا نمودی.
۲. دل غم زده ام را با بخشیدن فرزندی (مجنون) شاد کردی.
۳. وقتی که این خبر خوشحال کننده به من رسید سعادت و خوشبختی دستم را گرفت.
۴. و تمام درد و غم از بین رفت. خدایا چه درمان خوبی نصیبم کردی

ره صحرا گرفتن

مجنون از مشقت جدایی، همه شب غزل سرایی می کرد و هر دم از دیار خویش دور شده، بر کوه نجد به یاد یار سرود می خواند. خویشان همه از او شکایت می کردند. پدر غمگین از حکایت او بود و پیران قبیله را خواند و به خواستاری لیلی رفت. اما پدر لیلی، مجنون را دشمن کام نامیده و این همان سنت ناپسند بنی عذری است که اگر عشق دو دل داده فاش گردد و افسانه شود، آن دو را برهم حرام می دانند و با ازدواجشان مخالفند. علاوه بر این، پدر لیلی او را دیوانه می خواند و دختر به آنها نمی دهد. در پی این ناکامی و بدتر از آن، شنیدن پند تلخ خویشان، مجنون، پیرهن دریده ره صحرا می گیرد.

دیوانه صفت شده به هر کوی      لیلی لیلی زنان به هر سوی

(نظامی گنجوی، ص ۸۸)

چنان حالی داشت که همگان بر او می گریستند. مجنون که از خانه مانده و از دوست رانده است، پدر او را به مکه می برد و از او می خواهد دعا کند تا از این عشق رهایی یابد. اما او در دعایش ثبات در عشق و دلداری لیلی را می خواهد. نوفل برای او می جنگد ولی باز مجنون در نهایت ناکامی ره صحرا می گیرد. در داستان عندلیب، مجنون قبل از خواستگاری و امید طلبی ره صحرا می گیرد. فقط به این دلیل که پدر و مادر لیلی از عشق درونی دختر آگاه شده اند و او را به کنج حجره، دلتنگ میان خون و گریه گذاشته اند. عندلیب می خواسته در روند داستان تغییری هر چند جزئی ایجاد کند. اما روند منطقی داستان محکم نیست. مدتی پس از این واقعه، باید مجنون ترک خور و خواب می گفت و از صحبت کناره می کرد و به دلداری او، وصل یارش را به خواستگاری می خواستند. اگر نمی شد، ترک وطن می کرد.

ابن سلام

سومین قربانی عشق است. جوانی بلند پایه، قوی پشت. کس به خواستاری لیلی می فرستد. فرستاده با نیرنگ و خواهش و نثار زر، پدر لیلی را راضی می کند. اما از او می خواهد کمی درنگ کند. در این فاصله جنگ نوفل برای ستاندن لیلی پیش می آید و پس از رفع آن، دختر را به ابن سلام می سپارند. عروس را به بزرگواری تمام می برد. دو سه روز با آزم و نرمی با لیلی رفتار می کند و در نهایت که می خواهد کام دل از عروسش بستاند، از لیلی تپانچه ای می خورد و چون مرده، بیخود می افتد:

گفت ار دگر این عمل نمایی      از خویشان و زمن بر آبی  
(همان، ص ۱۵۰)

لیلی بر این تصمیم پای می فشرد و به آفریدگار سوگند می خورد. ابن سلام هم، زان بت به سلام و نگاه راضی می گردد:

دانست کزو فراغ دارد      جز شوی، دگر چراغ دارد

خرسند شدن به یک نظاره      زان به که کند زمن کناره  
(همان، ص ۱۵۱)

اما ابن سلام در داستان عندلیب شخصیتی دیگر دارد. وی پس از اینکه نتوانست با لیلی هم صحبت و همبستر شود و از طرف دیگر روز به روز غم لیلی افزون می گشت و از ترس اینکه مبادا لیلی در این حالت از دنیا رود و خونش برگردن او بیفتد، وی را به پدر و مادرش سپرد. لیلی چند روزی را در کنار والدین خود بسر برد. عشق مجنون روز به روز در دل لیلی فزونی گرفت به طوری که شادابی و طراوت از چهره ی لاله گون او رخت بریست. باد خزان بر عمر بهاری او وزید و لیلی با سینه ای گداخته از آتش عشق و غم دوری جان به جان آفرین تسلیم نمود. نکته قابل توجه در حکایت عندلیب این است که ابن سلام در این داستان فوت نمی کند بلکه وی پس از مرگ لیلی نزد مجنون می رود و با چشمی گریان از او عذرخواهی می کند و سوگند می خورد که هیچ گاه به لیلی نزدیک نشده و با او همبستر نگشته است. و این ابیات را برای مجنون خواند:

عاشق لارسلطانی عرب لارشاهی      چشمی گریانینگا دوزه بیلمنم

فلک نینگ او جوندن سن ایدینگ ماهی      آه وافغانینگا دوزه بیلمنم

اولقی	ثبات	قرارینگ	قانی	قوات	درمانینگ	مرادینگ	قانی
کونگولونگی	آلديرغان	نگارینگ	قانی	کویگولیک	جانینا	دوزه	بیلمنم
گون	گوندن	حالاتینگ	بولوپدیرزبون	یورگنینگ	غصه	سی	سوکوپدیردوون
کویگولیک	گوررمن	قدیمدان	بوگون	دوری	دورانینگا	دوزه	بیلمنم
خرمینگ	خام	بولوپ	عقلینگ	فریادو	فغانینگ	حددن	آشپیدیر
حیاتینگ	باغی	غا	خزان	رنگی	خزانیغا	دوزه	بیلمنم

(عندلیب، ص ۱۲۹)

ترجمه ی ابیات:

۱. ای سلطان عاشقان و ای شاه عرب، من تحمل اشکهای تو را ندارم.
  ۲. تو از گردش روزگار و فلک شکایت می کنی، من تحمل آه و ناله تو را ندارم.
  ۳. آن ثبات و آرامش نخستین و آن معشوقه ات که نیرو بخش درمانت بود، کجاست؟
  ۴. کجاست آن نگاری که دل و جان را ربود. تحمل خاموشی و بی روحی جان را ندارم.
  ۵. حال و روزت روز به روز مشهور گردیده به گونه ای که غم و غصه گره های دلت را گشوده است.
  ۶. مدت هاست که تو را سوخته عشق دیده ام. من دیگر تحمل این روزگار سخت تو را ندارم.
  ۷. قبل از اینکه به جوانی بررسی عقل و آگاهی را از دست داده ای. و فریاد و فغان حد و اندازه ای ندارد.
  ۸. در باغ زندگی خزان افتاده است. من تحمل خزانی عمرت را ندارم.
- پس از اینکه ابن سلام سخنش را به پایان رساند، مجنون رو به او کرد و گفت: برادرم، تو در این قضیه گناهی نداری، این تقدیر الهی است که من و لیلی از یکدیگر جدا باشیم. من تو را می بخشم و از تو راضی هستم.

پری ای که در شکل لیلی درآمد

عندلیب در داستان خود چنین آورده است: یک شب که ابن سلام وارد خیمه لیلی شد و خواست از او کام دل بستاند و با او همبستر شود. در این هنگام لیلی به خدا پناه می برد و از خداوند می خواهد که ابن سلام را به او نزدیک نگرداند. و این چنین به درگاه حق مناجات نمود:

خداوندا کریم وذوالجلالا      اؤزومنی ذاتینگا قیلدیم حوالا

پناه برگین بندأنگ من ناتوانا      قیلاین درگاهینگا آه ونالا

امانتغا خیانت قیلما یارب      زوال اؤتگورمه یارب بول کمالا

(همان، ص ۱۰۳)

ترجمه ابیات:

۱. ای خداوند کریم و ذوالجلال، من خودم را به ذات مقدست سپردم.

۲. به این بنده ی ناتوانت پناه بده تا به درگاهت آه وناله سر دهم.

۳. یارب مگذار به این امانت (لیلی) خیانتی شود و به این کمال آسیبی برسد.

خداوند نیز به منظور حفظ حرمت و شرافت لیلی، پری ای را در شکل لیلی به سوی ابن سلام فرستاد. وی که از موضوع آگاهی نداشت به پری دست دراز کرد، اما پری نیز از همبستری با او امتناع ورزید، گفت: از من دور شو، تو از جنس من نیستی. ترس وجود ابن سلام را فرا گرفت. بدین ترتیب ابن سلام از هر دو بی نصیب ماند.

اما در داستان نظامی این مسأله به گونه ای دیگر بیان شده است. آنجا که ابن سلام می خواهد کام دل از لیلی بگیرد، از او تپانچه ای می خورد و به سلام ونگاهی راضی می گردد:

لیلش تپانچه ای چنان زد      کافتاد چو مرده مرد بی خود

گفت ار دگر این عمل نمایی      از خویشتن و زمن برآیی

(نظامی گنجوی، ص ۱۵۰)

و

دانست کزو فراغ دارد جز وی، دگر چراغ دارد

خرسند شدن به یک نظاره زان به که کند زمن کناره

(همان، ص ۱۵۱)

وصیت نامه لیلی

در منظومه نظامی لیلی چون عاشق خود را به صد بند گرفتار می بیند در سودای او تب می کند و در بستر مرگ می افتد و آنجاست که راز را بر مادر می گشاید و این چنین سفارش مجنون را به مادر می کند:

آواره من چو گردد آگاه کاواره شدم من از وطنگاه

دانم که ز راه سوگواری آید به سلام این عماری

چون بر سر خاک من نشیند مه جوید لیک خاک بیند

بر خاک من آن غریب خاکی نالد به دریغ و دردناکی

یار است و عجب عزیز یار است از من به بر تو یادگارست

از بهر خدا نکوش داری در وی نکنی نظر به خواری

آن دل که نیابی اش بجویی وان قصه که دانیش بگویی

من داشته ام عزیز وارث تو نیز چو من عزیز دارش

گو لیلی از این سرای دلگیر آن لحظه که می برید زنجیر

در مهر تو تن به خاک می داد  
بر یاد تو جان پاک می داد  
(همان، ص ۲۴۹)

در حکایت عندلیب نیز وصیت لیلی به مادرش به همین منوال است. او که چند صباحی از عمرش باقی نمانده است رو به مادر کرد و گفت: ای مادر، من روزی همراه با درد ورنج از دنیا خواهم رفت، اما اگر روزی مجنون به زیارت قبر من آمد او را از خود مرنجان و غمگینش مساز. واگر او را رنجور و ناراحت ساختی، روح من از تو ناخرسند خواهد شد. این وصیت را نمود و چون ابر نوبهاری زار زار گریست و این ابیات را زمزمه کرد:

مینگ وصیتیم سانگاجان انم	قاچان گلسه سؤوریاریم اینجیتما
مینگ اوچین قاراباغری قان انم	یامان سؤز دیپ غمگساریم اینجیتما
انتظارلیق چکیب قاراپ دورماسین	حسرتیمدا خوار وزاریم اینجیتما
انم سانگابارچا سوزوم سویله دیم	حق عذابین یادا سالیپ اویلا دیم
تیریلیکده وصلین آرمان ایله دیم	زینهارگلسه مجنون یاریم اینجیتما
مینگ یاریم گورسنگ فلک ماهی دیر	مینگ بیلن اولمک کؤنگول خواهی دیر
آدی مجنون عاشق لارینگ شاهی دیر	مردی میدان شاهسواریم اینجیتما
دنیا صفاسیغا کونگول قویماغان	محنت چکیپ یار وصلینا دویمانان
لیلی آیدور مندن قایرا اویمانان	مینگ اوچین دل افگاریم اینجیتما

(عندلیب، ص ۱۰۷)

ترجمه ی ابیات:

۱. ای مادرم به تو وصیت می کنم که هر وقت عاشق و دلسوزم آمد او را غمگین مساز.
  ۲. دل مجنون به خاطر من خون است غمگسارم را با سخن تند رنجیده خاطر مکن.
  ۳. مبادا موقعی که مجنون پیش تو آمد او را در انتظار بگذاری و بر او خشم بگیری چرا که در حسرت دیدار من خوار و ذلیل شده است.
  ۴. مادرم، هرچه را که باید بگویم به تو گفتم. عذاب خدا را به یاد آوردم و در فکر فرو رفتم.
  ۵. هنگامی که زنده بودم حسرت دیدار و وصال او بر قلبم ماند. زینهار بعد از مرگم مانع وصالمان شوید و او را رنجور سازید.
  ۶. اگر عاشق مرا ببینی او را چون ماه آسمان می یابی که دلش می خواهد همراه من بمیرد.
  ۷. نام او مجنون، پادشاه عاشقان است. شهسوار میدان عشق را از خود مرنجان.
  ۸. از عیش و صفای دنیا بی بهره ماند وبا وجود اینکه درد ورنج های بسیاری را تحمل کرد ولی از وصال یار دست برداشت.
  ۹. لیلی گوید که مجنون بجز من یار دیگری را نپذیرفت. مادرم او را به خاطر من غمگین و رنجور مساز.
- سلیم عامری
- خال مجنون است که بر او دل می سوزد و گاه برایش غذایی می برد و او را به هشیاری و دلداری پدر و مادر می خواند. این شخصیت در داستان عندلیب وجود ندارد.

سلام بغدادی

داستان مجنون آن قدر شهره شده که از بغداد به دیدارش می آیند. سلام جوانی است منعم، عاشق پیشه، شعر شناس و شعر دوست. آمده است تا از نفس گرم مجنون غزل ها و ابیات آبدار بشنود. حاضر است بندگی و همراهی مجنون کند. همچون مرید و مراد با هم هستند. ولی مریدی که عقل بر او سلطه دارد وبا مرادی که سراسر روح است و جان، نمی تواند دوام بیاورد. مجنون خورد و خواب ندارد. با وحوش همراه است و سلام نمی تواند با او دوام بیاورد.

مجنون ز ره ضعیف حالی بود از همه خواب و خورد خالی

بیچاره سلام را در آن درد      نز خواب گزیر بود ونز خورد

چون سفره تهی شد از نواله      مهمان به وداع شد حواله

کرد از سر عاجزی وداعش      بگذاشت میان آن سباعش

(نظامی گنجوی، ص ۲۲۶)

عندلیب از حضور سلام در داستان، ممانعت کرده و هیچ نیاورده است.

زید وزینب

این دو دختر عمو و پسر عمو هستند. زید جوانی پاکیزه است که از هنر عشق و جودش پر است. عمو، دخترش را به تدبیر از او نگاه می داشت و بالاخره او را به توانگری داد. زید بدین ترتیب همدرد مجنون می شود و پس از چندی همدم و پیک او و لیلی. از این جهت وجود زید در داستان لازم است و مؤثر و نبودش خللی می زاید. در پایان داستان هم، زید، لیلی و مجنون را در بهشت به خواب می بیند، بهشتی بسیار با صفا، آن طور که نظامی در آنجا مهلت یافته و داد سخن داده است. تختی بر کنار آب و فرشهای دیا بر آن و ایشان:

می در کف و نوبهار در پیش      ایشان دو به دو به قصه خویش

گه بر لب جام لب نهادند      گه بر لب خویش بوسه دادند

گاهی سخنان خویش گفتند      گاهی به مراد خویش خفتند

این جا المی دگر نبینند      الا ابد الابد چنین اند

(همان، ص ۲۶۵)

در داستان عندلیب شخصیت زینب وجود ندارد.

در حکایت لیلی و مجنون از زبان عندلیب اضافاتی وجود دارد که در حکایت نظامی بدان اشاره نشده است:

ابداعات عندلیب در داستان لیلی و مجنون

۱. بی طاقتی لیلی و رفتن او به مکتب در جستجوی مجنون

در حکایت عندلیب، لیلی پس از اینکه پدر و مادرش مانع رفتن او به مکتب شدند. وارد کلبه احزان شد و به تدریج غم فراق مجنون او را فرا گرفت و آتش عشق در وجودش شعله ور شد. دیوانه وار ناله و فغان سرداد و سر به کوی و برزن نهاد و از مادرش خواست تا اجازه دهد در جستجوی مجنون به مکتب برود. علی رغم اینکه مادرش او را از این کار منع نمود و بسیار او را نصیحت کرد، اما سودی نداشت و در نهایت لیلی مخفیانه و پنهان از چشم مردم راهی مکتب شد. وقتی که بدان جا رسید، به استادش سلام نمود و تعظیم کرد. اما در میان دانش آموختگان، مجنون را نیافت. در این هنگام کاسه صبرش لبریز شد و شرم و حیاء را ترک کرد و همچون ابر نوبهاری گریست و سراغ مجنون را از استاد خویش گرفت:

ملاسیزه      عرض      ایلأیین      کؤنگلوم      آغان      یاریم      قانی؟

بیرنیچه      بولغان      همنشین      مجنون      دل      افکاریم      قانی؟

شول اردی مکتب خانه سی      اول شمع من پروانه سی

عاشق لارینگ دیوانه سی      آشفته      اطواریم      قانی؟

گلزاری جانیمین      گلی      باغ      دلیم      نینگ      بلبللی

کیم قولادی اول      بلبللی      بیچاره      زاریم      قانی؟

( عندلیب، ص ۶۵ )

ترجمه ابیات:

۱. ای استادم، خواسته ام را بشنو آن یاری که دلم را ربود کجاست؟

۲. آن یاری که چند روزی با من همنشین بود، مجنون دل افکارم کجاست؟

۳. این جا مکتب او بود. مجنون چون شمع و من پروانه او بودم.  
 ۴. آن دیوانه و سرگشته عشاق و پریشان کننده حال و روزگارم کجاست؟  
 ۵. گلی گلزار وجودم و بلبل باغ دلم.  
 ۶. چه کسی آن بلبل را به پرواز درآورد. آن بیچار و گریان کجاست؟  
 حال آنکه در مثنوی نظامی سخنی از رفتن لیلی به مکتب به منظور جستجوی مجنون به میان نیامده است.

## ۲. حلول کردن روح مجنون در کبوتر

لیلی که در داستان عندلیب در شرف مرگ است و هر لحظه انتظار مرگ را می کشد در این حالت، روح مجنون در کبوتری حلول کرده و بر شاخه درختی در کنار لیلی می نشیند. و آه و ناله سر می دهد. لیلی نیز برای همنوایی و همدردی با او مستزادی را می سراید:

ای صورتی عنقایی عجایب جانورقوش	جاینگ	ایدی	گلشن
نه چون من دک خسته نما سن دلی ناخوش	شاخ	اوزره	نشین
حیران و سراسیمه بولوپ سن نیگه مدهوش	اؤز	حالینگا	سن
ای طوطی گلشن نه اوچین تلخ ثمرسن	حالینگ	نی	بیان
ای مرغی سحرخیز سانگا لیلی الم آیتور	مجنون	غا	بیان
هر یرده قونوپ اوچسانگ اگر قیلما فراموش	آیدیم	سانگا	بیر
			پند

(همان، ص ۱۰۸ و ۱۰۹)

ترجمه ابیات:

۱. ای پرنده زیبا و دلنشین، جای تو در گلشن بود.  
 ۲. چرا همچو من دل خسته و ناخوشی و روی شاخه نشستی؟

۳. چرا اینگونه حیران و سرگردانی؟ گویا در حال خود نیستی.
۴. ای طوطی گلشن، تو چرا میوه تلخی؟ احوالت را برای من بیان کن.
۵. ای مرغ سحرخیز، لیلی مصیبت و رنجش را به تو می گوید. تو نیز برای مجنون احوالم را بیان کن.
۶. اگر هر کجا که پرواز کردی و فرود آمدی سخنم را فراموش نکنی به تو یک پندی خواهم گفت.  
در داستان نظامی به این مسأله اشاره ای نشده است.

۳. سوال پرسیدن دو فرشته «منکر و نکیر» از مجنون در قبر  
در حکایت عندلپ پس از اینکه مجنون را در کنار لیلی دفن می کنند دو فرشته "منکرونکیر" به سراغش می  
آیند و او را در مورد اعمالی که در دنیا انجام داده مورد مواخذة قرار می دهند.  
سوال های دو فرشته از مجنون:

ای بنده افعالینگان تا کیم اویالیپ گلدینگ  
سن قایسی ثوابینگی آلدینگا آلیپ گلدینگ  
دنیا ایدی حاصل گاه سن بس نه قیلیپ گلدینگ  
قسمت غا بویون سوندونگ حالینگ نی بیلیپ گلدینگ  
درگاهی غا ربینگنی، مجنون، نه آلیپ گلدینگ؟

سالارجهان اردینگ، گورست یوق وبارینگنی  
بیرپولغا کیشی آلماس اول قیلغان کردارینگنی  
هرعلم واعمال بولسا، قوش ایله شمارینگنی  
بیر تیلگه سوال اتدیم سانپچا غبارینگ نی  
درگاهی غا ربینگنی، مجنون، نه آلیپ گلدینگ؟

سونگوم نی تماشا قیل دیپ سانگا بسر بردی  
ای بنده، مخیرسن، قرآن دا خبر بردی  
توت خیر وسخاوت دیپ، الینگ گه هنربردی

آلدینگدا قیامتینگ سوداسین اثر بردی  
درگاهی غا ربینگنی، مجنون، نه آلیپ گلدینگ؟

ای بنده گلیپدیر سن قایدپ گیدرینگ بولماس  
بیر یرده توتوپ منزل آندان اوترینگ بولماس  
مقصدیولی قاطع یول ایستاپ یترینگ بولماس  
هرنفع و ضرر بولسا آیدپ ادرینگ بولماس  
درگاهی غا ربینگنی، مجنون، نه آلیپ گلدینگ؟  
(همان، ص ۱۳۷ و ۱۳۸)

ترجمه ابیات:

بند اول: ای بنده، تو از کارهایی که انجام داده ای شرمنده و خجالت زده نزد پروردگارت آمدی. تو کدامین ثواب را با خود آورده ای؟ دنیا که حاصل گه بندگان خداوند بود، با خود چه ثمره و محصولی آوردی؟ تو تسلیم تقدیر الهی شدی و از وضعیت و احوالت آگاه گشتی. - ای مجنون به درگاه پروردگارت چه آورده ای؟ بند دوم: تو که سرور جهان بودی داشته و نداشته ات (دار و ندارت) را نشان بده. آن اعمالی که انجام داده ای بی ارزش است. (به گونه ای که حتی کسی حاضر نیست آن را به یک ریال از تو بگیرد). هر عملی که انجام داده ای و هر دانشی که آموخته ای در مقابل اعمال و دانش مردمان قرار بده. هر اعمالی که انجام داده ای حتی اگر به اندازه ی غباری از تو سوال نمودیم. - ای مجنون به درگاه پروردگارت چه آورده ای؟

بند سوم: خداوند به تو عقل عطا فرمود تا عاقبت کار را بیندیشی. ای بنده (مجنون) خداوند در قرآن مژده داد تو مخیر هستی. و به دستانت قوت داد و فرمود: این خیر و سعادت را بگیر. اما آگاه باش که در پیش رویت قیامتی نهاده شده است. - ای مجنون به درگاه پروردگارت چه آورده ای؟

بند چهارم: ای بنده، در جایی قدم گذاشته ای که راه بازگشتی وجود ندارد. داخل منزلی شده ای که نمی توان از آن خارج شد. بدان راه عشق محکم و استوار است به گونه ای که اگر در این راه قدم بگذاری به آن نمی رسی و هر سود و زیانی که در این راه به تو برسد نمی توانی آن را بیان کنی. - ای مجنون به درگاه پروردگارت چه آورده ای؟

جواب مجنون:

رَبِّم گه منکر نکیر آه سحر گلتیرمیشم  
 جسمیم ایمس طاقت پذیرخون جگرگلتیرمیشم  
 عصیان لی قول دور من کسر رخسار زرگلتیرمیشم  
 درد والم دن بی نظیر زاری ساپار گلتیرمیشم  
 بولغای میقان دیپ دستگیر تا چشمی گلتیرمیشم

فکریم نه بیر آدم بیلن رسوالیغیم مشهور ایدی  
 بیمار جسمیم غم بیلن کی طاغت غا نامقدور ایدی

هر یرگه بارسام رم بیلن گؤرسه مندن دور ایدی  
 حسرت دییگن همدم بیلن کؤنگلوم اؤیی مغمور ایدی  
 باشیمغا محنت دن سریر غم بیرله پُر گلتیرمیشم

لیلی هوسیدن باشیم قوش لارغا بولدی آشیان  
 زهراب ایدی ایچگن آشیم یوتغان طعامیم اردی قان  
 گون گوندن آرتیپ کأیشیم لیلی اوچین بس هرزمان  
 دم دم دؤکوپ قان گوزیاشیم آلدیدا صونگ آه وفغان  
 عشق الگیده بولدوم اسیر ژولیده سر گلتیرمیشم

خلق آغزی مجنون آدیم بیرناتوان زار عشق  
 درد ومحنت دیر طیتیم سرتا به سر افگارعشق  
 بول اردی دایم نیتیم اولسم بولوپ بیمار عشق  
 نه حق غا طاقت قوآتیم قویدی آیاغدان بارعشق  
 رَبِّم گه نیلای ناگزیر عجز هنر گلتیرمیشم  
 (همان، ص ۱۳۹)

ترجمه ابیات:

بنداول: ای منکر و نکیر، من برای خدا آه و ناله و خون جگر آورده ام. من بنده گناهکاری هستم. چهره ی غم زده و شکسته و درد و رنج بی مانند و خستگی سفر را با خود آورده ام.

بنددوم: از وقتی که در عشق و شیدایی رسوا و مشهور گردیدم با کسی همنشین نگشتم. جسم بیمار و خسته ام طاقت غم و غصه را نداشت. هر که حالت خسته و رمیده مرا می دید از من دور می شد. من با غم و حسرت همنشین شدم به گونه ای که خانه دلم غرق در حسرت گردید. و تاجی از غم و درد بر سر نهاده و آمده ام.

بندسوم: از عشق لیلی، سرم آشیانه گنجشکان شد. شرابم زهر گردید و غذایم خون. هر لحظه و هر زمان از اینکه به لیلی نرسیدم خود را ملامت کردم و قطره قطره خون به جای اشک از چشمانم سرازیر شد. پس از آن آه و ناله سر دادم. در دستان عشق اسیر شدم و با سری ژولیده آمدم.

بندچهارم: مردم مرا مجنون صدا می کنند در حالی که من عاشق و گریان و ناتوان هستم. سرشتم از درد و رنج بنا شده و تمام وجودم در عشق فرو رفته است. پیوسته آرزوی من فدا شدن در راه عشق بود. سنگینی عشق مرا از طاعت و عبادت پروردگارم بازداشت. به ناچار هنر ناتوانی را به درگاه حق آوردم.

نظامی در داستانش به این مسأله نپرداخته است.

۴. آزمایش مجنون توسط خداوند

عندلیب در داستان خود چنین آورده که: حق تعالی برای آزمودن پابندی مجنون در عشقش، غلمانی در شکل و شمایل لیلی به سوی او فرستاد. اما مجنون او را چون لیلی خویش نیافت و به آن دو فرشته چنین عرض نمود:

عرضیم سیزگه حق نینگ سؤورایلچی سی      لیلی بولسا داغی عشقی بولمازمی؟

حقیقت نینگ طریقت نینگ یولچوسی      لیلی بولسا داغی عشقی بولمازمی؟

نه سوداغا سالدی منی دون فلک      سیزلر منی آلداب ايله مانگ هلاک  
 منینگ لیلیم ارمس مگر بوملک      لیلی بولسا داغی عشقی بولمازمی؟  
 نالر آرتدی بی وفانینگ جفاسی      نادیپ چیقسین باشندان آنینگ هوسی  
 جبهه سینده باردیر داغی وفاسی      لیلی بولسا داغی عشقی بولمازمی؟  
 (همان، ص ۱۴۰)

ترجمه ابیات:

۱. ای فرشتگان پاک درگاه خداوند و ای راهنمایان طریقت و حقیقت به من بگویید: اگر این لیلی است پس چرا داغ عشق بر دلش وجود ندارد.
۲. این روزگار پست، مرا در سودای عشق انداخت. شما دیگر مرا فریب داده و هلاک نکنید.
۳. این لیلی من نیست جز اینکه یک فرشته (حوری) است. چرا که اگر لیلی می بود داغ عشق هم بر قلبش وجود داشت.
۴. چه بسیار جفا و ظلمی که این دنیای بی وفا بر من روا داشت. با این همه چرا عشق لیلی را از سر بیرون کنم.
۵. داغ عشق بر پیشانی او نقش بسته است. اگر این لیلیست چرا داغ عشق بر دلش نیست.
۶. در مثنوی نظامی با این جریان پرداخته نشده است.

نتیجه

داستان لیلی و مجنون داستان عشق و شیدایی است که سر منشأ آن در کتب تاریخ ادبیات عربی همچون الشعر والشعراء والایغانی وجود دارد. این حکایت که در ادبیات فارسی مشهورترین غزل عاشقانه است، اولین بار توسط نظامی گنجوی به نظم در آمد. شهرت داستان لیلی و مجنون در پهنه ادبیات آنقدر زیاد است که ادبا و شعرای دیگر زبان ها منجمله زبان عربی هرگز نتوانسته اند از آن چشم پوشی نمایند آنچنان که احمد

شوقی - شاعر معاصر عرب - نیز آن را به رشته نظم در آورده است و همانگونه که در این مقاله می بینیم به قلمرو زبان ترکمنی نیز پا گذاشته و عندلیب شاعر ترکمنی قرن هیجده آن را به صورت شعر در آورده است. منظومه نظامی و منظومه عندلیب شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند که به عمده‌ترین آنها اشاره می‌شود:

- شروع داستان در هر دو یکی است و هر دو پدر مجنون را شخصی بزرگ و سرور عامریان و هنردوست و مهمان نواز می‌دانند که پس از سال‌ها انتظار، صاحب فرزندی زیبا می‌شود.

- در حکاین نظامی، مجنون بعد از خواستگاری و شنیدن جواب رد، آواره بیابان می‌شود اما در حکایت عندلیب وی قبل از خواستگاری و به دلیل آگاه شدن پدر و مادر لیلی از این عشق آواره می‌گردد. عندلیب خواسته تغییری جزئی در داستان ایجاد نماید اما روند منطقی داستان محکم نیست؛ چون قاعدتاً مجنون پس از شنیدن جواب رد باید ترک وطن می‌کرد.

- ابن سلام در حکایت نظامی موفق می‌شود لیلی را از آن خود کند اما نمی‌تواند از وی کام بگیرد لذا در نهایتاً از او به نگاه سلامی راضی می‌شود. در داستان عندلیب، ابن سلام وجود دارد اما پس از آنکه موفق به کام‌گیری از لیلی نمی‌شود او را به پدر و مادرش می‌سپارد تا مبادا به سبب حزن و اندوه، سبب مرگ او باشد. در نهایت لیلی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند لذا ابن سلام با چشم‌گریبان نزد مجنون می‌رود و پوزش می‌طلبد. در حکایت عندلیب برخلاف مثنوی نظامی، ابن سلام فوت نمی‌کند.

- عندلیب در داستان خود می‌گوید وقتی بار اول ابن سلام بر لیلی وارد شد، لیلی به خدا پناه می‌برد لذا فرشته‌ای در صورت لیلی ظاهر می‌شود که سبب ترس مجنون می‌گردد. اما این قسمت در منظومه نظامی به شکلی دیگر بیان شده است؛ یعنی آنجا که ابن سلام می‌خواهد کام دل از لیلی بگیرد، شدیداً از طرف وی طرد می‌گردد.

- در منظومه نظامی، لیلی از سودای مجنون به بستر مرگ می‌افتد و رازش را برملا می‌کند و سفارش به نیکی مجنون می‌نماید. عندلیب نیز به همین منوال وصیت می‌کند و می‌گوید اگر روزی مجنون به زیارت قبرم آمد، او را مرنجان.

- سلیم عامری - دای مجنون - کسی است که دلسوزی مجنون را می‌نماید و به او دل‌داری می‌دهد، اما این شخصیت در داستان عندلیب وجود ندارد.

- سلام بغدادی جوانی عاشق پیشه و شاعر است که نزد مجنون می آید تا نفس گرم مجنون الهام بخش اشعار او گردد اما حاضر نیست سختی آوارگی را به تن بخرد. این شخصیت بر خلاف منظومه نظامی در حکایت عندلیب نیامده است.

- زید وزینب: زید وزینب دختر عمو و پسر عمویی هستند که پدر زینب وی را به شخصی توانگر می دهد لذا زید خود را همدرد مجنون می یابد، همدم و مرید او می گردد. از این جهت وجود زید در داستان لازم و مؤثر است. در داستان عندلیب شخصیت زینب وجود ندارد.

- در حکایت عندلیب، لیلی پس از شعله ور شدن عشق در وی، کاسه صبرش لبریز می شود و به مکتب می رود و سراغ مجنون را از استادش می گیرد حال آنکه در مثنوی نظامی سخنی از رفتن لیلی به مکتب و جستجو از مجنون به میان نیامده است.

- در حکایت عندلیب، لیلی در شرف مرگ است که در این حالت روح مجنون در کبوتری حلول کرده و بر شاخه درختی در کنار لیلی می نشیند که لیلی نیز با او همنا می گردد. در داستان نظامی به این مسأله اشاره ای نشده است.

- در داستان عندلیب پس از دفن مجنون در کنار لیلی دو فرشته منکر و نکیر او را مؤاخذه می کنند و از اعمالش می پرسند. نظامی در داستانش به این مسأله پرداخته است.

- در داستان عندلیب، خداوند برای آزمودن پای بندی مجنون در عشقش، غلمانی را در شکل و شمایل لیلی به نزد وی می فرستد که مجنون چون او داغ عشق ندارد، پی می برد که لیلی نیست. این جریان در مثنوی نظامی وجود ندارد.

این دو منظومه از جهاتی به هم شبیه و در مواردی نیز متفاوت هستند. با عنایت به تفاوت بودن طبع انسان ها چنین اختلافاتی طبیعی بنظر می رسد. اما آنچه که مهم است اینست که عندلیب از نظامی تاثیر پذیرفته است. او موضوعاتی را از حکایت نظامی به عمد از قلم انداخته و چیزهایی را نیز بر اصل داستان افزوده، که غالبا مقبول افتاده است.

#### منابع

۱. عندلیب، نورمحمد، لیلی و مجنون، به کوشش چرکزاونق، چاپ اول، ناشر مترجم، گنبد ۱۳۷۹.
۲. نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، به تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ اول، نشرافکار، تهران ۱۳۸۵.

۳. ابن قتیبه، الشعر والشعراء، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، دار المعارف مصر، بی تا.
۴. ابن ندیم. الفهرست. با تجدید نظر ثانی توسط رضا تجدد. به کوشش مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، افست انتشارات فردوسی، بی تا.
۵. کراچکوفسکی، پژوهشی در ریشه‌های تاریخی واجتماعی داستان لیلی ومجنون، ترجمه کامل احمدنژاد، انتشارات زوار، تهران ۱۳۷۸
۶. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، ترجمه محمدحسین مشایخ، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی، تهران ۱۳۶۸.